

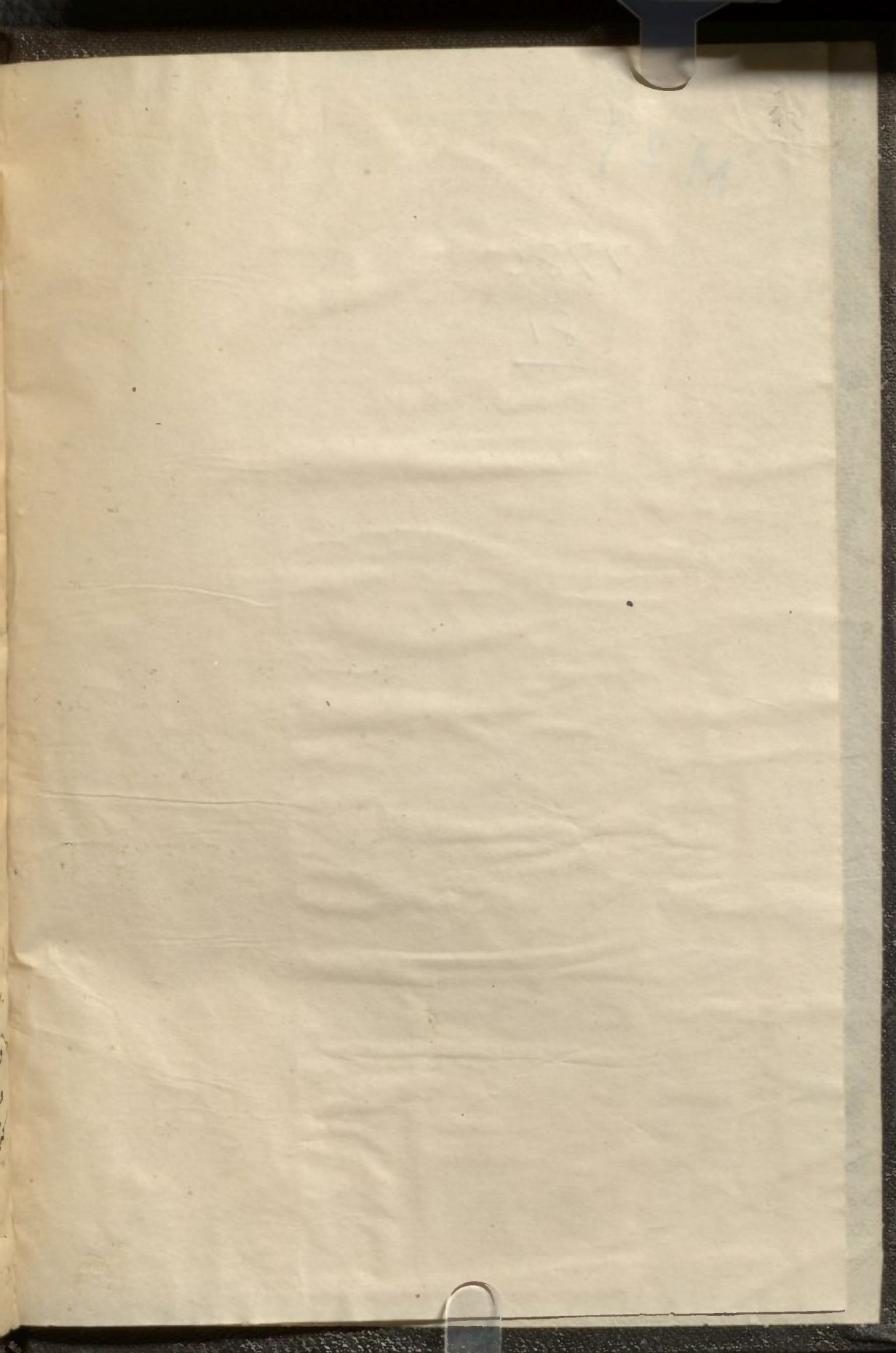
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7785 81

M 29

7785

81



Lucius
1. III. 21.
w. 11.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين ولا العلو له على محمد وآله الطاهرين ابا عبد الله كوفي ابو الطاهر
ارادته من كينون ودين فرنگ بن ابراهيم بن جرحات بن حياست اظلمه که در صورت سلطان سخن
بن دکت شاه خلد الله سلطان سمرقند فرزند بودم و در ظل عنایت و فیاه دولت ابو یحیی باقیم
و باقی بیان حدیث کان مرد و خاطر از دست رنج و عقب بر واقتم تا گاه از در شهنشاه تمام متواتر
متوالی نشسته بنده را بخوبی نگاه می نمود و از سر از فرود سخن گفتند که علم حکمت و تصرف امارت
و خلقان از عدل و انصاف قادر بر هدایت قرار دادیم که رفتن و ما از کورن جهان بخیر و از غمگینان
با لطف و درین باب بر شا ابراهیم بن و نوشتن کتابی از او به منورده درین کتبش نوشتن از
حکمت ذوالجلال جوارحه شیخ بطریق باب از رسته و از چهار صد و چهارده کتاب طب و فلسفه که حکم
و اطباء در رسته تصنیف کرده اند درین کتاب بیارده تا در وقت احتیاج به نوع و از وی از بر او کام
و مردان رسته بی اثرت و سایر امور که ضروری باشد می نویسند و در دو یا سه روز اما باید در وقت که از رسته
و بیل حیوانات ناطقه را از میان حالوزان مرکز بزه و عقل عظیم گردانند و خود ششهای پیشین را به طبع رسته
گردانند و حکمت درین باب رسته که بر رسته گمان نشا گویند زیادت شوند و بر مملکت و ادب بود
و طالب لذت باشند و نوشتند و در کتابها از امور از موت غذا با کمال اندازند که بنیخ و طرز و در لذت
و مردان آن از رسته چیزها از ادات رسته ابا که حکم کنند اند از سعد بن و قناری و قناری کرده
که محبت از ابی محبت نیز از فضل پارس است چرا که سوا کرم و ترالت و طبع است از روح و ارد

در بار حق زیاد شود بنا بر این مابینت کردن درین فصل اولی است اگر در سه وقت رفت
می شود اما در فصل چهارم که در تاسفان کم و در زمستان سرد و صحرای از مابینت اولی است و طبع
در روز تیر از شب باشد و هم در شرفیت هم در حکمت لب در شسته و دینیه محافظت لب است
و بر کس لب در روز یکشنبه محبت داد و معاودت نماید تب اربع و طب بدیدار و اگر فرزندی باشد و عوام
و نماز شود و اگر در شب روز دوشنبه جمیع جو به فرزندان فرزند و در سرفاش و شایسته تولد باید و اگر
لب و روز شنبه متعول مواصحت کرده و در آن وقت و فصل و فساد خون بدیدار و فرزندان سه سرون زنده
و اگر در شب و روز چهارشنبه متعول شود صراحت و بدیدار و هم صراحت و اگر فرزندان سه سرون زنده
و حدای مغز و حل انس از روز چهارشنبه آفرید و فرعون و قنادون و همه ملعونان در روز چهارشنبه
و شنبه تم تولد شده اند و در همین روز فساد کرده اند و اگر در شایسته محافظت سرفخ از نگاه کشند
از فرزندان شود مابینا بود و اگر در دین کار بر نذرند صغیر و بزرگ باشد و اگر در سرفخ بر کرد
با سبقت تمام سرفخ فرزند سبقت شود و در اعضا او بعضی باشد و اگر در وقت زوال
و طلوع و غروب نیز یکی کند فرزند محبت شود و یا از بین سرون رود و بر حلد صبا می ماند درگاه
در بین روز اول لطیف است بر هم رفت و در حالت غروب بزرگ و در وقت طلوع کافر شود بخود بلبه
و اگر کسی عقید کرده باشد و محبت در روز نذرند کل سبب حوی و اگر کوفت ناک باشد و محبت در روز حقیقت
سبقت کند و فرزند و نام نیا رود و جمل لذت نشی است یکی زمین و در محبت نذرند سوم مشردن چهارم
بوییدن پنجم سوزن ششم جماع کردن نهم لذت از پنجم لذت هر که بر منج خدا گانه است و با هم تباها و در سرفخ
نزار و در محافظت لذت نذرند حاصل آرد و مراد دیگر لذت که از آن سبب می شود که در آن نام
و سبقت زده و زنده می ماند و درین معنی چهار چیز حاصل آید اول فوت قضیب دوم فوت کلاه سوم
فوت خایه و فنانه چهارم فوت جگر و معده و فوت این چهار چیز از اجزای است که سبقت از تر
صواب شد و در مشغول بر اواب و قبل است و بوی سبقت نماید که هیچ مردی را از این چهاره نماند حاصل
پادشاهان و از باب لذت و بعد از پادشاه و سبقت و هیچ از محبت در آن آمده و الله اعلم
ماب اول در میزان از غده ماب دوم در غذا و معج که جماع از فوت دهد ماب سوم
در در و ناکه جماع از فوت دهد ماب چهارم در غذا های مرکب که جماع از فوت دهد
ماب پنجم در سزا بیا که جماع از فوت دهد ماب ششم در معنی ناکه جماع از فوت دهد
ماب هفتم در قریح که قضیب از سخت کند ماب هشتم در قضیب ناکه در میان کبریت

که در دمان کمیند و ضعیف سخت شود **باب پنجم** در زار یا دیگر بندها که سبب بود **باب ششم** در
توجهی که بر کف یا مالند ضعیف را سخت کند **باب یازدهم** در چیزهایی که ثلثات محافظت از آنند
باب دوازدهم در شفا که محافظت از ثلثات **باب سیزدهم** در رفته کردن کف یا
از غفلت وید **باب چهاردهم** در الحاکم محافظت کردن **باب پانزدهم** در چیزهایی که ضعیف
بزرگ کند **باب شانزدهم** در چیزهایی که فرج را گرم و نرم کند **باب هجدهم** در چیزهایی
که دمان یا کف برسد **فصل در لکه از اظفار و رجوع سینه در محافظت از آن نقصان دارد و اگر کرده شود**
در اسباب آن از غلظت های بخود و لطیف همیا نماند بخود یا لکه و اگر غلظت مذکور می شود غفلت کند
بسیخ خلل بوجود آید می کشد از اظفار و اظفار انصوری نرسد و از سه ضربه استرازا ماند که در هر یک بار
دارد و یکی غلظت از عادت نگاه داشته باشد و کم نکند چرا که اگر نظر از اظفار کند عود از ضعیف کند
نخ بهم رسد و اگر کم کند از عادت است که در اظفار غایب نصیب برود دوم محافظت از آن مطلقا
چرا که حرارت غریزه را ببرد و در وقت حاجت فرودماند صاف که چاه است که اگر پاک نماند در آن نشاند
را بشین سرد و شود سیوم چیزهایی با فاسد بخورد و از آن نان پیر بریزد و اگر خودش شفا باشد
اصولت با ایشان در کف محافظت آید **فصل در ولسن آنکه ضعیف محافظت از ضعیف**
باب اول در اول ضعیف غرض سر و نشین آنکه از حیضت مرده نماید دوم سستی زرد سست
ان از بسیاری بلغم باشد که در سست شود سیوم ضعیف بخورد و نشین آنکه می آید
چهارم ضعیف ضعیف صفتان باشد و ترشش کعبه ای که و غلظت هر یک جدا گانه بود و نشین
ضعیف صفتان و ضعیف ان باشد که بر زده بود و ضعیف نماند و اگر باشد تنگ حاضر در آن باشد
و غلظتش می کردن غریزه را یک بخار زد و بخود نماند خورد و مثل مزره و بطوس و اظفار بزرگ
و کوچک و غریزه که عود از غوی که در آن ضعیف و لرزد و او افسوس کند پنج و شش برین مانع باشد
و در حیل برورد و گوشتش از غوی و گوشتش شسته شود و خوردن و ترشش ای گرم مانع
و قبله که است ساختن و از حیل و خوشنمان و در اظفار برود از کذب و ضعیف بخورد از عادت
از غوی و نشین او بود و غلظت آن گفته اند و ضعیف تمام از سردی و تری یا از سردی و خشکی
بماند و گرمی نبود بلکه از غوی است و در وقت بخوردیم از سردی و خشکی بود و بیشتر آنکه از غوی بود
و نشین آنکه از سردی آن است می کشد و غلظتش ان باشد که بر فاسد و در سست ترا
آید پس بخورد و در کف **باب هجدهم** در بیا نماند و فای تازه بخورد و غلظت کف است که اگر

و صورت نافع آید و مالکین در کجاست و بسیار با هم بخورد که نفع دید و در غایب گشته هم سود دارد
و کولت قرم را با بیاض قلیله سازد و بخورد بسیار و مغز خشک در جمل کوفته و در ارضه و با قیله هر دو
از در بخورد که فایده دارد و جو از آن کلو برین هم نفع دارد و در جمل با سبب و بیل و در قنول
و از کز در نفع بسیار است که سبب از زباده کند و اگر است بر بخورد و در غنای کم از نفع و صفتی
مالد فایده دید با قدر شلیم و زجمل با کولت با خود بخورد فایده بسیار است و اگر است از لغو
شود و البته صفت در کشته باشد غلیج صفتی کم با کت رو کسبک است از اجماع بسیار کرد
چون کولت را رسیده و بسیار فایده و بسیار تر و موده و ریب تا فتر باشد و چون بسیار او فته
نود و در کجیده باشد و این حمل را از اجماع اجتر از باید کرد و کسالی را که طعام در سینه تنگ شد
باشد اجتر از او بی است از جمل نذ کور و اگر است خود که محاسبت بسیار کند و فرود ماند از دره چمن
اجتر از باید کرد اول بول نگاه در کسین در فمانه دوم دویدن و پیاده رفتن سوم عرق بسیار
کردن چهارم شست بسیار کردن پنجم آب بسیار تا شش ششم فی و کسبک بسیار کردن هفتم بیل
محاسبت از آن ششم تر شنبه ای بسیار خوردن نهم در باقیات بسیار بودن دهم در کت است
کم خوردن از بسیار کردن این افعال نفع بسیار است که در زمین کم شود
بر آنکه غذا آید و بسیار بی نفع است بیشتر از در و مالست اما غذا نیکه توافق طبع است باشد
که کسب حور آن بی زیاد شود و بخورد او را بوزانیکه در وی حرارت و رطوبت بود و
غلظت باشد تا از آن بی و بخورد زباده شود این شغل را در کشته بود حاکم که هم غذا استدل
نوی آن کرد در همه نافع باشد و اگر کسبک را تنهها ر سبب ضرری دیگر با وی هم کند شد اگر
بکولت حفظ احتضار آید با قیله با وی با کبک که در وی رطوبت غلظت است و کت
و در کرد و بودینه و شکر و اگر کبک در وی رطوبت غلظت باشد و چون بیاض کولت قرم و در ارضه
قیله که بخورد و در بی نفع تر شود و کرده را کم کند و اگر کسبک و قیله باشد و ریح و سعال و در
بیل با وی با کبک زبان قطره و صده هم بک بود حالت و در عذرا با نفع کسبک
را قوت بود زبان فکار و قطره و کولت کسبک و کولت مالکین و با بیاض از دره که
بریان و فایده مرغ و کبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک
و بسیار بی نفع و کولت و کولت و کولت و کولت و کولت و کولت و کولت و کولت و کولت
و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک و کسبک

دعای و قوی و عرق البس و دزدت العیب از باقی ماست صفت هر سه که می آید از این رو
و کند مریخ و حقیقت درین دو کونست فریب نسیخ من بایم بجز در قاهر استود و شیر کا و تازه در سر این بزرگواران
در دیکر کند و ده آثار حوز بندگی که مارجیل باشد و ده آثار سیه بطرافل سازد و جندان بفری زنده
که اوست البس و در دیکر که می بینند و در درم در این صفت و بکندم تو بخوان در اهلایه کنند در سر بر سه
بیا کنند و در عین لغو در اصباح در و بر نرند و در اصباح و صبح بخورند که محاسنت دید و منی از آناده کند
و دل و اعفاد است در اوت دید و جذا که جماع کند و میانه و زنان را بسیار مایه دارد صفت
صلواری که جماع را بود دید و اصل شیر کا و تازه در و درم در این صفت را حوزد بسیار بود در شیر بزرگواران
بر کرده پیش از طعام بخورد و نلذ الکام که بر شست تحت با نعل تو کباب کرده شده باشد در روز
چشم من شراب رنگوری بخورد یک هفته باین طریق شلوک کند که در یک عمر هیچ ضرر حاجت نباشد و دیگر
دو اصل شیر کا و تازه در و درم تر چشیدن در و بر نرند و بر سر استی بند و نرم نرم بکشد تا عظیم شود
فرو کرد و تا سرد شود و بکندم از عروقان صلابه کرده بر و بر نرند و کجی نرند تا نیکانی شود و در طرف
کند و در بر نرند درم تباعا بخورد و در یک از آن مریخ کم باشد بسیار صفت است صفت
خوزیه و محاسنت از اوت دید بکند و مایه کند و پوست شیر باشد و خورد کند در سبوی و کند
و در نتواری بند که بزرگم باشد دیگر و دیگر از و و از وی دیگر بیرون آورد و در صبح غسل تمام
صافی در و بر نرند در نعل و قانله حوز و قنقل در در صبح و از عروقان و حویلیان از بر کردم بکندم و
مشک و غیر از بر یک هم درم سایید و در نعل اهلند و بهم بر آورد و در نگاه سرد کند و در حجره کند
که بکفنه کند و بعد از آن بر او ز بس درم بخورد که کرده اگر کم کند و فر کر است کند و منی زیاد
شود و تلخ را بر برد و منی به بر او رفته شود مابیح در شرابها که جماع را عوت در
از شرابهای شراب رنگوری سرخ ساخته بود و شراب در کفنه سردی زنده در دیکر مصلی
در یک یا شش و خوام باشد و بهتر باشد از شرابهای شیرین خون ریحانی و مثلش و مصفف است
نود و در دیکر خوردن شراب بفر از بسیار خوردن البس مابیح ششم در همچو بنا که جماع را
عوت دهد بسیار کند و قانله و نسیخته از بر کردم چهار نعل در ریل و بر نعل از بر نعل است
درم استند نسل و در صبح از بر کردم در درم در عین رنگ آن چهار درم غیر بکندم در در عین رنگ آن
بکندم و نوزن بر یک شکر بزرگ با انگبین همچون کند بر او خوردم بخورد و در شراب است کند
دین بفر آید و بر صبح فادر کرد صفت کوردش صنوبری بسیار در صبح صنوبری بسیار

المبارده درم نه خور بندی است درم تو بخان بشدم نو در بها و ز غل و متقابل در بار شک از یک
چهار درم مان که با غسل بخون کند و کوز که فایده بسیار دارد و صفت حوارش بسیار ختم کند و
و تخم بلیون و فتر جلیغوزه و فتر القفل و ص الزم و لسان العصاره و متقابل و نو بیدان و نو در بها
و پلین از یک ده درم انگر و خوشی و سیدان و لیل از یک بخدم و در و خن خور بندی و در وقت
حسته الحفوا از یک مقدار در و دمای فک کور و در هزار بار و عشق و بندر الکاه پنج برابر انگین بخون
کنند بر صبح و صا بخدم بخور و بعد از آن بکوبند شیر کاه و تازه زاده است و درم شکر در اول سار و
و بخور و کباب باشد صفت بخون کند زنی بسیار و سبیل و ک است و خور و قرفل و فاد که در صبح
از یک یک بخدم کند بر سه درم بخور بندی صفت درم تخم سرخ ده درم همه را کوبد و با غسل بخون کند
و خور و نافع باشد از نظر اول از آن که معده را نوت و بد بسیار و بلسله و بلسله و اوله و در اول از
بار یک سر درم و غل چهار درم بوزیدان و خور بندی و متقابل از یک یک بخدم و نو در بها و ل
العصاره و ص الزم از یک یک بخدم و تخم مغصوب بخدم از یک نیم سر و غوص صفت ک بیدیه
کند و کوبد بخمد ده درم همه را کوبد و با روغن کاه و مالش برید و نو زدن در و باز از بر انگین
حام صافی در اول کند و بخون نماید و بنا نشا خور و که نافع است **باب پنجم در غر حیا که صفت است**
صفت کند و جماع نوت و زید خاصه است که از در و دمای گرم هزار کند از ز شامه بخار و روغ کر دست
درشته باشد بسیار در بر کاه و دیار کرسی عاقره و فاد و نو نیم کس که زن باشد و در با و ن
دسته خور و بکوبد و در زره کاه و بر شد و بوقت جماع بر صفت نماید که صفت کند حیا که اما است
خورد بنشیند و صفت با نوت است و در و در بر شوت خرفین دارد و نو عدد کسک نماید و روغن خالص
از آبار و غن از این طلا از دست خالص را لوده بخدم در وی افکند و بر صفت و صفت طلا کند
شود صفت و ک نیکو صفت حرکت کردی بر رشته باشد این دارد و باز از یک از بر سه درم از آن که
بیش از خدا با نوتیت داده باشد نو عدد کسک نماید لوده از این بخدم و در از یک یک بخدم در و در
بلبان بخدم ننگ و بخدم بسیار در از انگین در و روغن کند و در وقت جماع نزد کسکین
و صفت و ز بار نماید که مجامعت را لود و در کسکین و با شند از وی بکسند و در از نیم نیم ز بار
صفت و نفع نماید و در زنده آورد نو عدد کسک نماید در و در کسکین در و روغن نرس بخدم
سککینی بخدم ننگ در روغن هلاک کند و بر ذکر و ز بار طلا کند انقدر که خورید جماع نو زنده کرد
و منی بر آرد رخت شود که معضول ننگ آید نو عدد کسک نماید در فریون بخدم عاقره و فاد بخدم و

در یکی و نیم درام بیدار و در غن جبری از دو و در غن بسان بر فضیلت و صفات مالک حیدران کار کند
که بیدار بیدار و خروج شود و جماع کردن فرو نشیند مگر غن مالک که نمودن شود ماب
بیشتر در جزئیاتی که در میان کمره تا در کعبه است که در بیدار در ملک روی بکلام گفت ظاهر بکلام و نیم
حلاله کند و خانه معتقد بایم بیامیزد و با غسل همچون کدو و جیبا سازد و بر یک معتقد در یکی و در
در کس شک حلاله کند و جیبا از آن شک بیارند و وقت حاجت یکی در میان کمره حیدران که
حوالی جماع نوزند که در نوزند که بیدار در غن کوزنی در راستی نرم بیان کند صاحب که سوزد و وقت شود
بسی بکمره از دو در دم و فرغ عمل بکلام و سنگ شقی در یکی و غیره است که در میان کمره حیدران که
صلوات کند و با در غن صاحب سازد معتقد در یکی و وقت حاجت در میان کمره حیدران جماع کند که در
وصف نیاید ماب نیم در از بیدار بیدار که از بیدار نیم از دو و غن مالک که از بیدار نیم از دو
دفع از او عهد بکام که بی ترا در غن شود و بیدار از بیدار نیم شتر سفینه که با بیدار نیم از دو
موی سمور و قائم کرد و در میان بیدار و فرار است کند بوی بیدار نیم از دو و در یکی و از روی
کرمی به پهنای چهار انگشت بوزد و با بوی کرمی میافزند در بیدار نیم از دو و غن مالک که بوزد و در کمره
بیدار و وقت است که بود کرده از بیدار نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت
بای مالک تا فضیلت گفت شود بسیار نیم در بیدار نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت
بیدار نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
و خانه زینور از آن و بد تا بیدار نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
و در ماب نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
و بر سر آن کشند تا بعد از آن در کمره بیدار نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
تا بی از روی بیدار نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
و وقت بای از آن بیدار نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
کشند بوی بیدار نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
و جیبا از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
در جیبا که با وزد بیدار نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
و در وقت ماب نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت
ماب بیدار نیم در وقت ماب نیم از دو و غن مالک که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت که در وقت ماب نیم در وقت

افوضن مساله سینه بیارد در جهت نیم درم و در دانی گیرد و خورد و بخاند و در وقت بجا
آب آن را بر رسم براق بر قصبه مالد و در آن کما در اولت بسیار یا بند نوغند بکر نماید
کنایه و در این صنف خنجر قرا و نو تر از هر یک دو درم مشک بنی خالص یک در آن نیم در آن
خورد و بگوید و با غسل در کبیل بر آورده همچون کند و مالورانی بر قصبه مالد و طلا کند بر سینه
عینف و باز این بر روی بر دوا لذت دید و نوغند و در این صنف و کنایه از هر یک یک در آن
خورد بگوید و با غسل در کبیل بر آورده بر قصبه مالد لذت باید نوغند بکر نماید و موثر و غفر
قرصا خورد آب بید و با غسل هفت بر قصبه مالد سینه از آن حاجت و در آن غار و حلال
برکت از هر یک کند حدان لذت باید که در وصف بنامید و در آن ماب دو از دم در
سینه و قنایه فحایت اوت دید بخورد و در آن که اعضا و رگها را از سینه از سینه بسیار
بسیار تقوی و بخورد و بید و با غسل در کبیل بر آورده و در سینه سینه سینه
و کما در آن که فایده در قصبه مالد سینه کند نوغند بکر نماید و در آن ماب سینه سینه
از آن در دمی بگردم و نیم درم روغن بکر نماید و در آن سینه سینه غلط است
و کما بر دخترا که خواهر جمع کنند ماب سینه در صفت که محابعت اوت
و بد خاصه سیران را بکشد و سیر کوبند و در آن در دمی و در دمی سینه و در دمی
تازه در یک سینه خود نیم کوفته و یک در آن سینه یک در یک سینه کوفته و
یک کوفته یک کوفته یک کوفته و یک کوفته نیم کوفته و نیم کوفته در آن یک کوفته
در آن یک کوفته حاجت بر تزد و سرد یک کوفته یک کوفته در سینه سینه سینه سینه
هر یک صنف در هر یک سینه در آن سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
از آن اول سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
خورد و صفت کما کند بعد از آن آب و یک صنف کند و در آن سینه سینه سینه
بسیار نافع باشد ماب چهارم در آن کمال محابعت و آن بر سینه سینه اول سینه
مفعول بر کف بر قرار و در آن سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
مفعول بر کف بر قرار و در آن سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
روز نیم با آب سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه
و بر صفت مالد دمان آب سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه سینه

خورد و خون از معتد باز آید اگر زیره کاه سجد وزن یک پود از زیره کاه کند خون مرد باو
صح شود باز آید بزبان اللد تعالی اگر سبه وزان با نوم سیاه نیم سازند در سر کل مالند موی
بر آید در کثیر نیات بسیار سخ سر روز در پیش مالند تک شود در اخیر در سر که کینه کند دو
روز بخورد و سیر زارهای خود بردارم میاز بر بان کند و ماتر خود نو ماد صعه سردا که
دست میاز و کف تر نوضه طلا کنند سر از او اگر سر قفس سر کواست نعتید در غسل که کند بدو او از دین
توبه شود اگر خون بلدی سوزاند و خاک از او در آن بنام الله مالند برود اگر در سر نکوش میگوید در
حصه بندد اما شنبه شد اگر کس را از آن در چشم باشد آن کثیر تر با سبب کینه در چشم کند
آید سیر در حکمت هر که الله را بیکر و دیگر سیر بندد در عقیده سیر دیگر که الله ما در عقیده نماند خون کند
در موی مالند موی سیاه کند و دیگر که الله کوی جنت کند و در سیر از آن کند هر که خون در چشم
شود هر که آن الله کوی در چشم کس کس کوی سیر دیگر که الله کوی سیر در و است وی سیر
طلا کند خون از این ماز در در حکمت اگر کس را از زمین و دندان خون آید سوزان مالند خون
ماز آید و بن دندان سخت کند هر که ماز خام خود در عقیده بدو او در چشم تارنگ کند
اما صعه را پاک کند بلغم راه برد و از آن بسیار در حالیکه موی بند آید باشد طلا کند موی
بر آید و اگر پاک کوی خود از آن است بنویسد و اگر آن نیران کند و بعد از آن میگوید و ما در
بازدم طلا کند نامور سیر و خون بر طرف شود و بلغم نبرد هر که کس را باشد ماز از آن کس کینه
بر خون طبق مالند نافع بود هر که تخم ماز با روغن کل بزبان کند و ماتر بخورد مادی که در خانه
مانند سیر دیگر که سیر سوزاند و خاک کثیر سر و قفس زشت بسیار زد در جای مالند که موی شش زشته
مانند موی سر در زره هر که سیر ماز بره کوه سفید حیوت نوز در کوش چکانی در سیر ماز بره
در هر که کس در شک بوی ز زر کران مای سیر بسیار زد و شک کند قفس نفع دماوی که در الزو
مانند سیر دیگر که سیر کینه خورد شک در زنه سیر در جمله سر و ماز از نافع باشد هر که تخم
کس از بلدی و است از آن خون مالند خارش از اوام بندد و اگر کس را از قفس کس است باشد
و سیر حیوت فاقد نبود در عقیده در شش آید کند و بر بان کند بعد از آن میگوید و ما در
بازدم ماز سیر زد طلا کند موی شش حاصل کند هر که خون کوی در کس کند و نماند و در
چشم کند کس کوی سیر و تارگی و ما خون را نافع مالند هر که در چشم زره
زیره خروس را حاک کند و سیر بدو در چشم کند آب و دیدن از چشم ماز در در هر که

که خارش است از شمشیری که بدان فعل کرده باشند بکنند و بدو اند یا معاصی مع و بعد پتر شود هر
سکنه که ما سکنه را کورمان کند و ما روغن کاد بدو اند و در ما بخورد و شاش شود هر که نافت خرموش
یا خایه اش خشم کند و در چشم کند عیندی از چشم برد سر که مخر و راه بر طایر مالک که در چشم آینه
باشند نگو نازد ترک زیره سگ و زره خردی در چشم کشد آن بسیار از چشم برد هر که در انوی
بر اندکده باشد تبه در چشم کشد و دیگر زرد بود هر که را انوی در چشم کشد از روغن تلخا و مالک موی
بر اندک که کشد نگو نازد هر که کوسیند از آن آب کشد شش اشش از آن تا چشمه توه و خوری از آن
صاف کنند و در در فعل از آن آب حکم نرم کند و در چشم کشد ششایا بد هر که کشد کاد در زرد و ان
زن و دو کند زرد و نار کنند و در از آن بروی رسانی بود هر که زیره کوسیند با سیر کوسیند و در
کوشش حکایت با در ارض کند و هر که را در نوزاد و در کوز سیر را با نوزاد صاه بگوید و در نیش و بدان
که در ششایا بد هر که را کاد در چشمه بود خم بیازد اما روغن زرد بر مان کند و ما شکر حوزد و نافع باشد
هر که در حجاج کردن است بود و ششایا صد گرم دینبه تازه و سه کانه شکر کاد و بازه حرقا در روغن کند
و حیدان محوش بزرگ که بزرگ است و خورد و مالک نافع باشد بر آن بیمار که از حوضه خبر نداشتند
چون بابک می جواب گوید علامت سر نام از است حضرت با سیر بر آن بیمار که دست بر حای خود مالک
علامت نوزاد نوزاد بر آن بیمار که نبت قوی کند از کانه لوزم شود بعد از سه روز علامت
بر کس است از کس در این بر قان باشد کانه از آب کس بگوید و در ششایا کشد عیندی بخورد و نافع است
هر که در ششایا بد هر که در کانه باشد ششایا در کانه کان آب کشد عیندی بخورد و نافع باشد
هر که خم بیازد اما روغن گل بر آن کشد و ما شکر حوزد و نافع است هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد
دست کشد و نیش طرز کند خون از ششایا نیش دفع کند هر که نوبت است کشد و در ششایا بد هر که در ششایا بد
و نافع بود هر که خون بکشد از چشم کشد و در چشم باشد دفع شود هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد
اما حوزد و نیش طرز کند ششایا با آب نیش بر کس کشد از آب کشد از نیش با سیر رب حل کنند و در ششایا
عادل باشد قدری ماسم عیندی در در در از نیش بد مرده باشد یا زنده حوزد بود هر که در ششایا بد
چون در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد
شود هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد
و علامت کشد در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد
از آن آورده است و چون از در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد هر که در ششایا بد

بکنند چنانچه با سوز و جلد زدن او را بسوزان او را و بنزد که در وی گرم افزاید باشد بکنند و بنفشه سیاه
 در آن گمان را در طبیعت کند تا بکشد و در آن یکدیگر جدا کنند جدا از آن جدا جدا اگر گمان سیاه و سفید
 با سوز و روغن بنفشه تازه مان مرغ کند بر که روغن در بنفشه باشد یا مالده بنفشه بود و اگر بر روی سیاه
 مالده بر بنفشه شود بر که سر کین است نازی گرم در ساعت افکنده باشد ماب کرم کند و آن است در آن
 که جای نماند بود بر که سر استقر را بسوزانند و خاکسترش را با روغن زیتون فرسین کنند و بر جان کرم می
 نماند طلک کند نموی بر آن که در بر زیتون است رو در آن در بنفشه باشد و با زیتون زیره او باه و زیره
 کف با سفیدی هم مرغ بنام میا میرد در وقت جماع خود کجوه زده و حاره شود بر که ترپ را در وقت
 چوست کرد و در کوشش بند مالد را نافع بود که استخوان کوفتند بسوزانند و خاکسترش را با سیر کافور
 و زکرمالده جوی کرد که اگر خون از شکم آید بکشد و هم زنجیر بر مان بکنند و ما روغن کوفتند و نافع بود
 بر که از صفت است بود و بر جماع قادر باشد ده در هم هم ترپ با روغن تازه کجوستا بند بر صفت
 بر مالد بر جماع قادر بود که عرق پای خود بسوزانند که در بنفشه دی کرد بر که زاناد در شکم و زاناد
 با زره زنی را زاناد در روی بندود و در میان سیر کوفتند با زره زاناد و با بنفشه بود انگاه غسل سیر کین
 و بخورد و تقویا بند بر که سیر با روغن بر مان کند و بخورد و صفت او بر زک یک صفت اک نام سران که در
 که در بنفشه در وقت صفت نماند بر او تا آن که بکشد یک صفت خود مالد نافع شود و آنکه سیر کوفتند
 و قهقهه قوی کرد بر که سیر را با بنفشه در آن حامله در وقت وضع نخل بر آن بندود در در آید آن
 انسان شود و چون نافع شود رو در خود جدا کند بر مان در او و بر که سیر را بر زاناد بند از
 خود بندود بر که ناخواه باشد که کوبد و بخورد ندره از قوی بکنند و طعم را از کلا زد و ماد با را
 بکنند و گرمی که در شکم باشد بکشد و بنفشه از وضع مماند و نموی بر آن احوال کین کرد بر که
 مورد با زره از شکم و صندل بسوزانند و بنفشه در آن بسوزانند و در آن بسوزانند که در آنه نماند
 بسوزانند و بخورد و بر او یک فنجان حیدر آنکه خون از سینه آید و در کوشش وضع شود
 بر که است بی از آن کفایت بکنند دفع شود بر که سر کس را بر روی مالد در آن شود بر آن که دم استرا
 ما خود در در بر کین بنفشه بر که همیشه نماند است و است سر زب در آن کجاست را بخورد و در هر
 چشم کند تقویا بند بر که در شکم او در قوی حل شود بر مان کند و نماند بخورد و تقویا بند بر که سر
 که سینه با سوز خون مالد نافع بود بر که در کرم و بود با یک بود که بخورد و خون کین بر
 در میان سیر کند ما در بخورد و تقویا بند بر که بندود از آن تمام جزه و بعد از آن بر دو چشم او را در وقت

وفا کتر از این جهت است که با جای خود از دیگر که از اعتدال بیرون آید همچنان در یک جا ماند و در
این زمان بود دیگر که بلب روان را بکند از دور و کوش کند و در کوش را بچیز دیگر که در کوش
در کوش است و در بلبوی جب ملاک جای رود دیگر که خواهد که همان در کوش وقت از یک جا
سراوی را بکند و ما از این برید تا بخورد صدای در میان آن است آن بجزند و بجزند که در میان
کوش از دور و نام بر سر که خواهد طبع او شود و در کوش که بکنند که بکنند که در کوش
با طبع با بکند تا بخورد و غما بد و دیگر که خواهد که از آن زد و حاد که شود و در کوش
کوید و با بکند تا بخورد و در روز است حال کند و مرد با اوج نمود حاد که شود و دیگر که خواهد که
کند زره خروس را بر آن بکند و در جمیع بکند و دیگر که خواهد که در آن تابند و در آن
بیایند و در وقت که در وقت جمیع باغ خود دیگر که خواهد که در کوش برود که مالند با کوش
او در وقت از دیگر که خواهد که در وقت جمیع باغ خود دیگر که خواهد که بکند آن بسیار
در کوش با ک کند و دیگر که خواهد که در کوش که در کوش با ک کند و دیگر که
کاشی ناک که در میان خود زردی روی زردی کند و در تنهای چشم زبانه کند و در کوش
امای بکند و دیگر که خواهد که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
طبع کند و در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
حل کند و در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
درد و دیگر که خواهد که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
شکم موده باشد که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
و در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
ارد و دیگر که خواهد که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
سماه در چشم که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
روغ کند و دیگر که خواهد که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
ان است حال کند تا بخورد و در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
روغ کند و دیگر که خواهد که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش که در کوش
نظر تر باشد از خروس را بر روی مالند و تنهای چشم بکند و دیگر که خواهد که در کوش
بکند و چون خروس در این جا می ماند دیگر تر و دیگر که خواهد که در کوش که در کوش که در کوش

ش
ک

تب کند دیگر بر که کرید فریب کند و بر بیان کند و خورد و سینه تندر است باشد دیگر که اگر کسی
کرید قطره خون بگیرد و با قلیه بخورد و با رن جمع شود و محبوی شود و اگر بوقت جماع از آن
عالمه او را عیانت دوست داد دیگر که از او داده باشند از بهر او یا بیشتر نم کنند و خورد
و سینه و سینه خالی که کرید فریب زرد و بار و عین زیت بیابان زرد و در حای هند
که خون ریزد در حال با از سینه دیگر که موی بلند در خانه دو و کند که دم و بار که زرد دیگر که
از آن که کوشش داشته باشد از بهر آن که در کوشش بیاد است بیرون آید دیگر که کوشش است
با در عین مادم بیان زرد و بر سر او که عالمه سینه باید دیگر که استخوان استخوان مرغ
سوزاند و با در عین عین مرغ حای عالمه که نوشته باشد که سینه باید دیگر که زرد و کوشش استخوان
کنند زرد و حاد شود دیگر که زرد و کوشش را با با سینه بر در کماله و با بر آن که جمع شود عاق
وی شود دیگر و بر آن که حاد شود یک کوشش را با سینه و خورد و سینه خالی که دیگر که
عود و سینه از آن که در عین کند و خورد و در آن عین را با سینه یعنی در آن کوشش کند دیگر که
سینه با سینه خون عین با خون زرد عین بر خورد و عالمه دفع شود دیگر که کوشش کوشش استخوان
خورد و سینه در عین کوشش خاورد سینه خاورد عین موی در عین کوشش سینه خاورد
بر آن کوشش زرد کند با بی تازه در آن سینه تا در عین از وی جدا شود و در آن او عین استخوان
در کوشش کند از است باید دیگر که عین در آن کوشش عین با سینه خاورد که با سینه
تا خورد و سینه باید دیگر که کوشش عین یک کوشش است خورد و در عین استخوان استخوان
عود و سینه با عین سینه بر در آن سینه خاورد عین کوشش کوشش سینه خاورد
دیگر که کوشش از سینه است که کوشش تازه در آن کوشش و کوشش سینه خاورد
دیگر که زرد زرد داده باشند که عین را با در عین کوشش سینه خاورد تا خورد و سینه
دیگر که زرد زرد در عین زرد با سینه کوشش با سینه خورد و در حال جدا شود دیگر که
آن که سینه خاورد سینه خاورد و عین استخوان را با از یک کوشش با سینه خاورد در آن وقت
عین استخوان کند حاد شود دیگر که زرد عین خاورد استخوان را با در عین سینه خاورد و وقت
جماع خورد کماله و با بر آن که عین در آن عین زرد و کوشش استخوان خاورد و کوشش سینه خاورد
خاورد عین سینه خاورد و وقت جماع زرد کماله عین زرد و کوشش استخوان خاورد
دیگر که استخوان سینه زرد عین خاورد و در عین استخوان با سینه دیگر که زرد زرد زرد

تخت کند و بسیار کاغذ بریزد که مال قوی گردد و قوت تمام دهد و دیگر آب شیر میشی را افزوده کند
آوردن یک یودر و نیزه یا پیشه که با یک تنید از مال صلبه که در دیگر و دیگر را بار در جبهه باشد از کس
از خشک کند و باز نره ماده کاغذ کند و بار و عنین از آب زخم بنام خورد و باور انافع مال را در هر کس
در آن آب بر نهد آن خود مال بریزد و در کند دیگر هر کس او در آن در کند و در آن مرد با خود دارد
بسیار کرد و در آن نه چند دیگر که گوشت کفک از شکست کفک و خورد و از آن است بخورد و سه سوت
از پوسته بود باب در انعام بسیار بسیار سماعت با ای از در وقت از کفک و کفک و مثل حال قوی
و بسیار باب و غیره او بود علی سینه تاز کند از مال از ناچار که سماعت است در از سینه
تا تمام سماعت است هر که با یاد در خرد و نره و پیشه خوش بود از این مع طبع تا که در کس
با در بسیار خون در آن رخ مال را صفا بود و در کس بود از این سماعت و غیره طایفی از روی
با دم دیگر و عقل بخون کند و بخورد که نافع تا که در این است که او را که خورد از حالت می خورد
بنازی اول از صفا اما بسیار خوری خورد که از کس می خورد و کس نافع بود و از کس است
بنازی دوم از صفا اما بسیار خوری خورد و نانی کند و نانی خورد و از کس است که نافع بود از این است
و خلافت بلغم آن بود که قوی بسیار است و در کس خورد و در کس می خورد و خود بسیار کند
علاصی سر و دقتل و در از صغ و در محصل بود و غیره تا که کم خورد و تا بلغم از او است و علاقت خون
ان بود که اندام بخارد و در کس بسیار نماند و بسیار از کس خورد و روغن و مغز بادام و زرد
و کس جویست نزد خورد و نافع باشد و خاصیت آدمی مثل زمین است چون در دند زین کما
وزراعت نیکو کند و بوقت است در آن زمین آبادان باشد و اگر تلفت از ااعت شود
دست بدید و در آن نود باید که قاعده بر نظام باشد و همان وقت را چرخ در دند و خوشی
از چهار چرخ باشد که اول از بسیار خوردن دوم از بسیار رفتن سوم از بسیار
کفن چهارم از بسیار محافت کردن و از بسیار خوردن و سده تپاه شود و ضعف در کس و بعده
در کس بدید و نماند و مانند آن را که بسیار بجای گوشت او زرد و مانند پیش
کردن بود و رفتن و چشمش اما کس خورد و نماند که بجای در بعد از زمان در او هر که بسیار کوب
بسیار شفته بد است که در این صغف بود و صفا از باده کرده و حرارت بخورد و از بسیار صغ
کردن در کسای چشم کس خورد و مغز تلخ را بجای در چشم بدید و خورد در او و در کس از در
نقره عملها بد کند و دیگر که کس کاغذ در زیر و این زن دو کند او را بار بندد در

از عورت و تریب بر سر نماید عفت زیاد شود الفصاحم کوی خیم کوکر و کینکمارا و سنساور رایت جمله را
صح کند بر روز سه درم کنگر یا شکر درم کنگر در زیر کاد و سنسوی الاشته خورد و عفت بسیار شود الفصاحم
بیار دیک آثار بملکه فایک آثار شکر ماده کاد و لسته مالتی نرم بچونیت از خند از لکه شیر و پرویی
خجور و خید از زنی بملکه از رسا بر شکم عوده و بویست او را مار کنگر ساید بر او از خند از درم مالتی
درم نبات لخته اشک کرده ما بین آثار شکر ماده کاد و خجور و خند از عفت دید که پنج عورت را از عفت
از درم الفصاحم بر او حکم گوید که بیمار بینه و بینه و بینه و بینه از درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی
کاد و تازه نیم من بیار خجور فایک شکر درم در وی از لاله در سر او از لسته درم مالتی درم مالتی درم مالتی
بعد از سیاحت جوان از پنهان کنگر غالب شود کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر
خجور و باقی عمر او را در او می خاست بغمند خوب است الفصاحم ساید درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی
درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی
شکر درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی
درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی
و بودی بر او در بیمار کوز و مالای ان کوز ماده کاد و خجور و عفت کرسه خواهد شد که در عورت می کشند
نیز در عورت و از عفت از عورت درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی
بیماره درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی درم مالتی
عام بوزن بیمار آثار کوز در کوزی هم خندان و خست کنگر کوز و پریش در وی عفت توانای خواهد بود
که در شکم ده عورت شکم کوز در کوزی و کوز در کوزی و کوز در کوزی و کوز در کوزی و کوز در کوزی
و الفصاحم و بینه عفت ماه و از شکم به بینه زینل سازد و کوی خجور و بیمار از عفت از شکم
تاندل کوز و تاندل کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز
بیماره عفت کنگر ساید و بیمار کوز کرده در عورتی کنگر تو دم کرده او به را عفت کنگر ماده
خجور عوده یک تاندل کوز از نیم او و کوز کوز که کوی بند و یک بعد از طعام کوز و در حمام کوز
ان کنگر کنگر ماده کوز که تا تریش خجور و در لایست شود خوب است الفصاحم و بینه عفت از عفت
بیماره عفت کنگر ساید و عوده و عوده عفت کنگر ساید و عوده و عوده عفت کنگر ساید و عوده
کوز و عوده که بخانیان در ان بی بازن بوزن حج بیلو کوی پس بر او را عطفه کنگر ماده یا بر
بیماره عفت کنگر ساید و عوده عفت کنگر ساید و عوده عفت کنگر ساید و عوده عفت کنگر ساید و عوده

Handwritten marginal note on the left side.

Handwritten marginal note at the bottom left.

انوار صفت مخلوط کرده خورد و سه روز از مادی در کشی برین نماید انضا ادره قوت باه و اسما
سازد یک جا بقل خالی کرده از اینون بر کند بعد از آن در بیل دستوره بر کرد مقدار یک انگشت
کل لب نموده در انش در آنرا در چون با فعل ملو کور سحر می بگردن بار دستونه یک بیلوی بر
نوزن نیم بیلوی بیل نوزن نیم بیلوی و در خسته نوزن نیم بیلوی خافه نری نوزن نیم بیلوی نوزن
نوزن نیم بیلوی الاخی کلان نوزن نیم بیلوی این نیمه را آونته پارچه بزرگ کرده نوزن نیمه را با فعل اس
نماید و در سر پوست حل نماید باس در آنرا ز قانول بیرون آورده انهم نوزن ادره و مقدار
کنار رخت کوی بند قبل از جانیت یک کوی خورد اساک قوت باه و دستونه زیاد خورد
انضا ادره قوت باه و دستونه بیرون و بند کشاد بسیار دستور مده کاد با و انار مایه دال هاش
نوزن نیم بیلوی خند کینه نوزن دو بیلوی روغن زرد کاد و یک بیلوی مورس نیم بیلوی ا
اول از اساک در دستور انوار صفت اساک کند بعد از آن مورس آنرا زرد بعد از آن قند کینه آنرا زرد
و از آنجا بگردن و قنیکه قند حلوا کرد روغن زرد چون زرد که از آن توان خورد از زرد کور
شور زرد کرد که خورد و در چهارده روزی باغ این قدر خورد قوت بسیار حاصل شود و در سه
کرد انضا ادره قوت باه بسیار جانند و یک تاک مورس و یک تاک ملو جو بیل از دین
برک شبول سائیده و قوی است درده کوی بند و مقدار خورد قوت حجاج یک کوی خورد
و اساک زیاد کرد و در قنیکه خورد با صفت ترش خورد انضا ادره قوت باه بسیار جانند
از انرون خالی کند اول یک فالسه اینون خالص نوزن آنرا زرد خورد و نوزن آنرا زرد خورد
بعد از آن در میان دستوره خالی کرده خانیل نوزن کور در اینکته دمالدی دستوره لب کینه
و در میان اساک آنرا زرد و یک است بیرون بسیار در یک زنده زرد کرده در جان است
گفتند خانیل نوزن انبار از روغن زرد بریان نموده نیم کجا سائیده مقدار زرد کوی
بند در دست حجاج بعد از طعام خورد اساک و قوت باه زیاد کرد و در ترش حجاج
نکرد انضا ادره قوت باه یک انار و بیل در آنرا و در انار شیر باس نرم خندان خورد
که تمام شیر خورد بعد از آن از انار که بسیار روز شد نرم با نبات خورد همان خورد
که دست در عودت را خود نمود کند انضا ادره قوت باه جاری باشد و زبون کینه باشد
سنبلی زل ساخته خورد و بیکو خورد خوب است انضا ادره قوت باه با و انار و یک انار
نشانستند با و انار است کج موصی اساه کاج حجاج شکر حجاج روغن زرد با و انار بر سه

ح

ح

ح

ح

ح

در نری

در نظر آن مرغ نیاند چهل روز یعنی قسم رت و در آنه مبداءه با باشد تا که حمله علولیه را بخورد و او را
 چهل یکم آن مرغ در اسل کند و چون از او را الحاق برسد و سر و کمر او پاک کند بعد از آن در روغن
 ماده کاد بریان کند و در بخورن بار احد اسماحه کونست او را بگوید و بسیار در حوز تو به و تخم سمند
 سوکبه و دنیا سن و رسد و صغ و در السبع و سبک ایون و تخم کند و تخم ترب و تخم تره و موضع
 سیاه و موضع سفید و شاور و زرا کنند و ام کوزه و در روغن و کما ساج و سبیل و زریس و کرب
 و نعل در روغن نعل و مصطک و سندی و سمندر هبل مویزس و صغ طریق کشته و سترس
 کشته فلیح کشته و زین و نوق کشته از تر کبک جان درم همه را ساکنه در ماده ابر کسوف
 در شهر کستول سفید بهاید و دره بار کونست مذکوره بار کرده در سمند آنرا زرد و چهل روز در
 انبار کند تمام خواهد و بعد از چهل روز بر او در بر او در چهل روز در غلوطه کوزه و دیالوی
 آن غلوطه بر مرغ سانبی و روغن زرد و سوز و کونست تازه تناول کند و چهل روز در خان حوت
 بخشد که بنهولان کرد و بر او دره عورت ^{ماه} خوشنود کند و اگر بر بخورد و باز ده ساله شود در او
 عوزه بر نکرده و نولنگه نماید و عوزه مویزس در موضع اسما و سفید و سیاه و ان البصافه و حات
 حکم و صند کوی و سبک استمان و کوی و او تسن و تخم تل و تخم بلبازه و کما ساج و سبیل
 بر بری لوزن بر او کوفته سفید نماید و در روغن و در روغن و در روغن و در روغن و در روغن و در روغن
 بسیار کوزه و در خان حوت ماه سوز که کشته در عورت او خوشنود کند و در کوزه کدر او در خان حوت
 در شرم چینه خورد حوت ماه سوز او نولنگه نماید و در حوت بر او دره سوزنیکه که نیکو است در کوزه
 نبات سفید درم رسد و درم سندی بچی کند و در روغن زین بخورن عوزه بر سفید جماع کند یا نکرده
 و پنج عضوی رجه نکرده و بولنگه سفید مرغ کوزه سبیل کرد و سندی و در روغن و تخم تره و تخم ترب
 از بر یک نیم قدم در سفید کوز چل کرده بر او خورد و در عورت خوشنود کند و در حوت ماده
 شدن از این صغ و سبیل لوزن بر او خورد و این از او خورد و در حوت ماه سوز
 حوا کبار و در دم بره سفید کلام ببلبل کرد کلام از کوزه خالص بکلام همه بر او رسد کرده بخورده
 سه غلوطه سازد بر او در بخورن و نافع اند که در او از او در اطراف جماع زلفت شده با رسد و
 و سبیل که حاصل آید و سوز نکرده رفتن این علاج کند بسیار در صغ سبیل و سبیل و در روغن
 سیرا رسیده در یک انبار سکر در میان آنرا زد و تر زوی بولنگه نمود و جوی کهنال با جماع مال
 به سبیل و جوی حریه خورد و در او خورد و نایک سفید تحت باید و عورت حاصل شود و خوب است

بهار

بهار

بهار

بهار

و قریب و معوقه از بر یک نه درم کوفته در ده سیر بر تابی انبیه بنا بر سرد و بخورد و مقدار هر سیر
طبعیت نافع است و حوت ماه مغزید و بعد بگردن غذا بیکه سنوت را بنویسد و درت منی را از باه کشند
در اطعمای باید در دوسه خاصیت باشد گرمی و تری و شخ را که غذا می خورد این بر سه فواص
بر یک شود و نیز در لایه او دیده دیگر در آن مایه انداختن تا این بر سه چیز حاصل آید در این بر سه
خاصیت در خود و بنمایند میشود و در مایه تازه تری است و در نیاز خام گرمی و شخ را است
سین مایه تازه بر تابی کرده با نیاز خام نخورد و در ضمن حاصل آید و جمله غذا با تری است که
باید کردیم صفت گوشت کوسند و نان فندک در دهن فاده کا و در شیر تازه و گوشت طلوع
و گوشت کوه و طایفه و بر سه و سیر بر خ و طایفه و شیراب و زرده مصلح مرغ خانگی و مصلح
مرغ ایلی و مصلح کبک این جمله گوشت با نیاز خام نخورد و حوت عظیم حاصل
آید و بعد بگردن در دوسه اساک نماز در سینه و قریب بر سه درم سنگ تری نام درم
بعد از طعام نماز ظهر بخورد و اساک شود و در کربن بخورد که سینه در هر صورت سلامت علی
السلام با سیر جالی الویسو سد و در کربن در وقت حاصل شود خوب است شک نباید زد
نقد نرنگور این است و در کربن در سینه و کبک ای بر دو و در کبک ای بر دو و در کبک ای بر دو
بسیار عینه بعد و فستق سار و بعد از آن روغن را که در سینه در هر کبک ای بر دو و فستق کبک
از سینه کبک و سینه در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
دیگر بسیار در خنقال بکینا و شکر سیر در کربن در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
و ده بخورد و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
و در کربن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
لطف نکم بسیار در آن بود و بعد بگردن لذت بسیار در سینه و در دهن و در دهن و در دهن
سینه کربن بر سه در کماله و محافظت کند در آن دهن و لذت یابد که نزد و مصلح شوند
نزدیک بسیار در کماله و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
خوش شوند و بعد بگردن سار و معوقه و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
بسیار از جمیع زرد کماله و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن
قرعنه بگردن شوند و زن تازه باشد و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن و در دهن

ف
س
م
ن

س
م
ن

ببار در فصل بگردم و عوثره نیم درم فرغفل با و درم در است سوده بر قصبه خلد کند و زمانی توفیق
نماید ما شکت شود بعد از این جماع نماید است سخت حکم شود و لذت تمام حاصل کند و نوبت
عوثره جا بارک سوده برده که طلا کند لذت بسیار جماع حاصل شود که کافور و صندل و سوزن
در بذر جماع کند لذت بسیار پسند نو عدد یک بار در سرد روغن کتان بچوبت بند در آن روغن را
بر است طلا کند سخت دفع شود نو عدد یک سینه در کبوتر و جوده است اول در که اگر منقح
مانند عذرات او است که قصبه و انما است و بر زردن مانده سخت شود و سر آن بود که در
سوزن جماع نمودند که در ماه حاقه بعد از جماع سر در سوزن و در علاج اول است که منقح شود
نوبت و در چهار نوبت خنجره و ما درم و سینه در نظر اول بزرگ بخار در مانع آید
از دل صغیف نو عذرات او است که در حال حیاض کردن گرم آید و نرسد با در ویم افتد
از آن سبب محافظت بنماید که در در حال حیاضت کردن نرم آید و در است که در در حیاضت
گاه عیبه کرد مانده و قصبه تاریک که در در بر ما صغیف تر باشد و در موسم که آنرا نکند قوی
کرد علاج وی بخنجره بود که دل را قوی بگرداند و در نوبت که در نوبت و در عوارض و در حیاضت
و سر البهار بخار بر نداند از او قوی آید و در قصبه را از روغن زردمان جرب نماید و دیگر هم زرب
در روغن نموده بر مان کند و در قصبه طلا نماید سخت شود و دیگر علاج بر طبرزدن و در اول کردن
قصبه زرد که از قصبه در از نماند نوبت و این عورت نرسد حمل بگیرد علاج مستعد در از نوبت
کافور را با سینه در قصبه در قصبه مال در حیات گرم بود تا در سینه صین کند سخت در دفع شود
و دیگر علاج بر طبرزدن و در قصبه زرد و در روغن تازه بر ذکر مالید بعد از آن
قصبه را به سینه زرد که نوبت نرسد روز ترا در صین کند سینه در در از کرد و دیگر سینه در سینه
و نظاره در سینه زرد که سوده با یک که کاو و سینه بر روز مالید و با سینه بود قصبه در
سخت کرد و نو عدد یک بار در روغن کبوتر در نماند سینه در سینه و سینه که در یک جل جایی و گونه
همه ادویه بار را بخار که بر قصبه طلا کند در از در سینه نو عدد یک بار در سینه در روز شکر آید
یکجا بود در سینه هم سینه در قصبه طلا کند بعد از آن سینه زرد که نوبت نرسد سینه در و در وقت
ماند سینه نو عدد یک بار در کتانی خورد کوفته است آن سینه زرد که سینه در اول قصبه را
در روغن شکر قوی کند و سینه در در سینه در از در کتانی قوی نماید و در سینه
و دیگر هم میان در در قصبه است سخت کرد و در حال آید و دیگر سینه زرد که سینه در روغن کبوتر

در روزی بسیار کمال بعد از آن نصیب از در آن دیری کمال دارد بسیار است و قوی آرد
 نو عهد بگر ما در تخم ترب و دو دم در تخم مازنه مرقه چهار دم تا روغن کبکبوت سد در کوزه طلا
 نماید است را دروغ کند نو عهد بگر بکوزنه مقدر روانه عدس رسو را رخ در کبکبوتی الحال استوت
 شود نو عهد بگر در از کردن ذکر بار در بکوزنه دو دم و الا سحر چهار دم بایلد بگر زخمه بزرگ
 کمال در از کرد و قوی در بگر اعلیٰ حکت که ده بار در روغن کبکبوت در صلب طلا است
 بعد و با سحر مات ام بخود از گنا سر او از این عمل کند سطر و در از آرد و در سحر شود نو عهد بگر
 در کوناقاب صحنی نصیب بار و لوبت انار با سده در از روغن سرف بکبوت اندو کباب در در قون
 متواتر بزرگ کمال کوماه آرد نو عهد بگر در و الا سحر از انام بیانی مردان که بر سه نوع است شش
 اکت و نه اکت و دو رزده اکت و پنج اکت از این تازه شود بکار است بود که سحر
 اکت از است با سحر و مر کنند و نه اکت از است شش و نه اکت از و نه اکت از است
 بهر لب و فر کوه و علاقت شش اکت که بر مردی که شش اکت در است تا شش
 شش ای او فرج و در آن او با سحر و در بند و پاره سحر آرد که ماز در در در چهار روغن
 لعل و در کتفان دست بقل بایلد بگر و سحر شش بود نو عهد بگر از انام سحر کردن در نرم از انام
 در انما کرم و با سحر از این بسیار سطر بسیار با رنگ سبز از انام بر با سحر است اکت بسیار
 و بر جامه و لطیف و لوی خوش را اکت باشد و صاحب دولت و با شکوه بود و کس را در نظر قیام
 است نمی او خوش بود و سوسه خندان او باشد و علاقت مردی که نه اکت است نسبت به بود
 سزا و بلند باشد شش اکت در سحر سزا و سه سطر کردن و کتفان و کتفان سحر سحر سحر سحر
 برون اکت از انام در بر سطل کواکت بر آنده ماز در از رو سطر و با سحر از انام سحر سحر
 و در خاطر او سحر از انام ماکوز و لوفت زمین سطر سطر راه رود و سحر سحر و حوله
 مرد بود و کارهای بسیار کند و صاحب و سحر نام بود و عهده سحر است باشد و در آخر سحر است بسیار
 سینه و با سحر عورتی که سحر است کند او را سزا و دست دارد و از اکت با سحر و علاقت مردی که از انام
 در از و نه اکت باشد پاره سزا و سحر سزا که کردن حوزده کوشهای سطر موی سحر سحر بود
 و بهای سطر و ماز و با و در انما سطر باشد و حشاک از سحر و در سطر طعام سحر سحر و
 حوز بسیار کند و سحر است در است کوزنه در سحر است در سحر بسیار باشد و است او زرد رنگ کند
 بود و در خاطر انما بکند بسیار بکار و ماز از باشد علاقت و در سحر و از ای اکت مرد و عجز از انام

سحر
 سحر
 سحر
 سحر

سحر
 سحر
 سحر
 سحر

اندام نباتی عورت چهره سر در آستان دست شمارد و در آنکه همان فرود ازای و سخن جوید بود و درست
درست از مرد و درست حب از عورت و از آنکه با بصورت عقل بیستم و از انواع جماع بدرنگ
جماع بیستاد و چهار نوع است انواع که از آن است منی بیرون نیاید زبان وارد و ملتقای مثل ضیق
و ساریت بی بیبا و در دهل و پیر میوه و سوزاک و غیره نبوده اند پس از جمله انواع جماع بهتر همان است
که مرد معمول در آن و دیگر نوع در میان زمین و کساون خود از کوشش بران از زرد از پندی کلمه علی
نیلو بند و در کشته کشته کوشش از اسرون از که حاصل که کشته کرده با شکر آن کلمه در پوست
مکورد از آن کوشش و در کشت ده شود نوع دیگر سار و غیره طاعون و بر میان کشته پس
که خوردن و پشم کوشش از او با بکل رود و بر عورت قادر شدن شوند نوع دیگر سار در سوراخ
شکر از اسراج کسوز و سوراخ از می و در آن سوراخ بکشد و در زیر بر است بر کس طاعون در وقت
او با می کسوز است نوع دیگر سار در همان ناریست و نام بر نفس که خوابی روی که کسوز آن
نیت از غنچه و در حال است شود و عادتین رست با تمام آن که اگر از ادستی و الله
بوی صحت ان بقول له کن فتجکون فیحان الذی قبله الی الخ
کل شیء و الله تر جیون صفت که کسوز است که در نوع دیگر علاج مردک در آن
سرد عادت بود و هوای در و این است بر آن است سوزند کجیف حل مردان حب شوند
ما حق این دلیل بنیانی ده و با عورتی که حلال باشد از فرام این تحقیق رست نید و فاد شود
اما کسوز و در آنکه نماید کار شود و دیگر در بحالی عورت و کسوز حمل در کم شدن
سخت عورت و از آنکه در آن کسوز در این مثل رسته فعل است حاصل اول
سعالی بود که کسوز در حال حمل عورت رست اول ما در دوم آن زن که از آن کسوز بیشتر
چند سوزم است از عورت و از کسوز است چهارم آنکه چون کسوز است که در سوزم کسوز
در سوزم با بود و صافی است منی مرد در این کسوز است سوزم رست و نید و پری و غیره است
عادت با بود است که بعد از در حال مرد در آن که در کسوز علاج او از آن سار و زهره کا و ساف
و زهره از ای و زهره لطازین جمله از آنک جا کسوز کرده در سوزم کسوز و بعد از آنکه با است
بر او زهره سوزم کسوز و در سوزم کسوز در و سوزم کسوز بار و کسوز در
عادت آنکه از آن زن از آنکه بر سوزم کسوز است که چون کسوز در و سوزم کسوز
ان کسوز و محبت مرد و عورت چون مرد از کسوز است فای عادت ان عورت از او ان کسوز

یکجا کند غلی که عورت از صیف پاک شود و ریش ناس وید عملل خود فرام آید اگر ریش درست ناس کند
پرزاید و اگر ریش چسب ناس کند و دختر زاید و دیگر اگر بره کلفت خنک کرده باشد و از عروق نباشد
و در آن نه کند بعد از آن و در روز با برنگرد نوعد دیگر که عورت عقیم باشد و در آن نه حمل کرد و دو
پرزاید بسیار و صغ ناسک نمودار بکند و فتنه عورت از صیف پاک شود ماده کاو کوساله در کشته باشد
مخوردن و پند همان روز میسعت نماید همان الله تعالی در حال حمل خورد و پرزاید نوعد دیگر
باید از کف بکند که شکر تری و دو دم و روغن ماده کاو و دو دم یکی استی کرده بر او زمین قرزاق
عظیمه خورد تا دو ماه مایه بکند نوعد دیگر بسیار و کالسه سر آبی که از زیرین مدفون کرده باشند
و بعد از بکند که سبب و در آن کالسه سر ماده کاو و کوا فرما چهار روز و شب از یک شکر خورد او و
بعضی آبی در صیف بخار او زمار خورد حاصل دو دم اگر حمل کرد و عقیمه و کج پرزاید در معالجه آن که
الغنا حمل شود بسیار در همان نوت که دختر که در کشته باشد از تاریک بر آن عورت تا ماهی با
بماید و تا کند پس بسیار و در دست و سینه سایه و آن را صفت بیاورد کند و در آن اسمان خورا خورا
و عورت در آن که در دست و در او حمل بر قرزاق نماید خوب است و دیگر جالبه آنکه در دست غیر و در
و انول بعد از آنکه در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
بسیار و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
بر یک بوزن تو و بولوی در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
پوست ندارد از در خود و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
در آن دو سر روز تباری و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
و صدفی نگاه دارد و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
باید عمل خری و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
و اگر کین نعل باشد و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
که اول بختدانی از آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
نار و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
و دیگر که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
و این ساقه یا کرم شغول خوردن و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله
که در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله و در آن که در دست و کماله

نزدیک مرد بزد نو عهد بگر و در انزال گنابین عورت بسیار و حرمای بندگی که بخته باشد بکجا کرد و چنان
در اوقات حاجت مردی بر وقتب طلا کند و طحا کند عورت می الخال کند و بگر بسیار و لعاب
اللب و کل چایی بکجا کرده باشد و بر وقتب طلا کند جماع نماید آن می الخال انزال کند تا زنده ماند
فرقیته او کرده و بگر بسیار و وقتب سنگ در بخیال کبوتر بکجا کش کردن مایه بند بسیار و بر وقتب طلا کند
و فرایم ایند عورت را انزال شود و عاشق او کرده نو عهد بگر در بخت عورت بسیار در بخت و تلخ ما کبان
سپاه پر در اسایده بر وقتب طلا کند و نزد بگر عورت بر و تا انزال نکند عورت بسته باشد
و بعد از آن جماع بخواند و بگر بسیار و کبابه کبابو در روز نشسته سائیده بر وقتب طلا کند و در بخی
کند عورت بسته کرد و در بختی فرود تا در نشواید شد بگر عورت زنده در ان کوشی در طلخ
کرده شافه کند بگر کرده نو عهد بگر متوجه زبندی تر اند و خشک کند و مات بسیار و شافه
کند بگر کرده نو عهد بگر عورت در وقت از وقت که در اس نکند و حاد بنیز خود شافه
کند فرج نباتت نکند نو عهد بگر زنده ما کبان سپاه مایه او بکجا کند و فرود بگر خود مالد و
بدر عورت بکجا جماع کند عورت بسته کرد و غیر از زمان فرود بگر بر و تا در نشواید نو عهد بگر کرده
بکینه خوس را اسل کند و فرج را در وقتب طلا کند و با عورت فرایم ایند اما انزال نکند آن
عورت بسته شود نو عهد بگر علاج کت در کفر که بعد از تولد بسیار در بختی و مات بسیار فرج
طلا کند کسادکی دفع شود و بگر بسیار و کل دیای فرس کند و فرج خوس باب بسیار و فرج طلا
کند کت کی دفع شود و باید که از آن است آن از ندام بنای لبو در فرج حکم شود و کرد باید
و بگر علاج فرج بسیار و کبابه فرج عورتان در بخت بکجا اند چون به نزد بگر قوام ایند و آن
ست و بکجا حاد تر کند و خشک نماید و کجا در اوقات حاجت باره از آن حاد و فرج بگر و
و سینه بداند چون تر کرد و مارها از در کرده زنده بگر برود و خشک کند و نو عهد بگر
ببار و بگر و بخت کوه باره و عین کاون اند و در فرج کمال بکجا شود و وقت که در در بخت
ببار و کجای نام کری که در انزال دمانه حوز اند و خشک کرد بسیار و در فرج از زنده خواسته
تنگ شود و بگر فرج بکجا کش کند و در بختیر ماده کاد آنرا خود و حاد بران تر کند
و خشک کرد زنده که حاد و بختیر و عین در کرد و از آن حاد و فرج بر و زنده بکجا کش و خشک
و بوی خوش حاصل ایند نو عهد بگر در دفع بوی کند و فرج بسیار در بخت کل چایی مایه
راش کرده در روغن تلخ بنیز در روغن نیکور در فرج مالد بوی کند و دفع شود و بگر بکینه

که روی او صواد و میوه بر او دراز و گنگره دراز و میان باریک و سرین بزرگ و بلند بینی و دندان چون
در نیای زنا و نامرد و چشم و کلمات او و در کف دست و کف پای بر یک لعل و همانند انزوم و عیال بر کردن
و خوش قامت و خوش سخن و دست بی لوی خوش کند و انگشتان دراز و هموار و متصل بلکه بزرگ و صغیر
و تازه روی بود و علاقت او که نه انگشتش با بلند نمایت انزوم و خوشنوی و خوش گوی و خوش نوی که مرد را
سخت کند و دراز باز و میان باریک و بهترین و بهترین در انگشتان دراز و هموار در آن زینا کرد و خوش
سر او انبوه و دراز و چشمها بزرگ و گشوده گوشتها بزرگ کردن مظهر در دراز و در میان بزرگ استاده و پنهان
دندان بزرگ و گشوده گوشتها بزرگ کردن مظهر در دراز و در میان بزرگ استاده و پنهان
و بینی بکرم نرم و ناف عمیق و کوز و غیرت ناک بود و بر عفتش و خوشی و شک و اطرب رعیت
تمام دراز و انگشت او از دام و نوی گوشت با سده علاقت نسوم که سخن و و از ده انگشت
مانند سر بزرگ و فرجه گوشتها بزرگ و مظهر بینی فرجه بین دست و پایی مظهر در دراز و دراز تر نوی
سرخفت کسبایه و مظهر در و دست بسیار بود چشم حرکت کند در دل انگشتیهای ناسه او و در دست
و خود را می بود و از میان اثرت سیر شود در در دستش و سال زنانه بداند که در از ده سال خام
باشد و گوشت بکیرد جمال کمال حاصل شود او را از حال زندگی خبر بود و چون است سال کمال رسیده
باشد لذت و فرح در روی تمام آنچه باشد چون سال شود بخت کرد و از ده از ده جوانی گوشتند
باشد صابریت ماوی مظهر در و از ده ساله رعیت با خوشش بود دست ساله رعیت در بر او
و پیشش بود و نیم خوش آید و عورت سه ساله صابریت بسیار باشد و نخر صابریت صح جزو دیگر خواهد
عورت چهل ساله عورت جوید و بر عورای که شش کردن و نوسه دادن و کنار رعیت مرد را در وقت دید
صابریت ماوی مظهر بود نوسه بکر در بیان نوزت گرفتن عورت از مرد بداند که چون مرد در خانه
آید نظر روی نکند و روی سرش سازد و آنچه کرد کند او را خوش نیاید در کرد و سجود و خوش
سودا کرد و خیره انداختار او روز یا یک سازد و روی بگردند نوسه بکر انقباض عیصای خود
که بدون صابریت از نوزت کند اگر در فحش بود عورت از سب غلبت نوزت را که نامرد
خود با یک نوزد و دیار از انزوم مرد روی ناصوشی دیگر از فحش عورت از نوزت بگرد و دیگر
در در دستش عورت از عورت که ما اینها جامع نیاید کرد اول عورای که فرجه او شک باشد و عورای که فرجه
او سرد باشد با کودکی بر رسیده باشد یا عورای که سرد و صغیر فرجه ادیکی شده باشد و عورای که صاف
بود یا در دست نفاس از جمیع عورتها بود دیگر در دستش خواص عورت از لیل و درایت بند

بند و سنان و عورت بگورت برای کنار رفتن و لوله زدن دست و پند و هاسترت بسیار خوانند و عورت
جمایه و دواب و مسده و این عورت غایت شهوت ناک باشد و کنار رفتن را دست دارند
و نرم از نام لوند در سنگ و مرینه لغایت نرم از نام لود و جماع بسیار خوانند و غلبه شهوت بر اینها
بسیار باشد و عورات ولایت در بگونه نرم از نام کلام لوند با باز و صفت باشد مرد در اول
خود کنند و همگوش باشد و عورت ولایت دلی لغایت از نام باشد هر چند مرد جماع کند همگوش شوند
و عورت ولایت لور نرم ناک باشد و ناماز لود و عورت ولایت اگره و سنان هاسترت بسیار
خوانند و روز از جماعت سیر شوند و بی نرم لوند و عورت ولایت عراق ما نرم باشد و
بلکس عسرت سببتر فعل دارند و یا کز او کار لوند و عورات ولایت خراسان خوش خلق و با
شهوت و نرم باشد خوردی طعام خوش و همگوش لوند و جای لوند را پاک دارند و عورات
بر خسان بسیار با شهوت لوند و نرم کنند و در صورت استهائمت سنان رو به عورت باشد
چند ان بلکس سینه نباشند و جای لوند نیز پاک دارند لوند نیز اگر است افکار کز به با
فی الحال زیره با کبان و بجای که زیده باشد مالیز فضل الهی زیر کار کند و دیگر خون که را
گرم بگذرد فی الحال جای پیش رو بین مال و وضع لود و دیگر نعالی مار کزیده که مار با به بخورده
ببار و چند دم سینه میل در نوار یک کوفته در باره سینه لوندی سینه لود دارد و هرگاه که را مار کز
یک بوی از ان در لول طفل صفت ما نیست ساله در طرف کلی مالیده چند قطره در سینه مار کزیده
سجلی ندر ساعت لرسش کوفته نگاه دارد و یک رو عطسه از هنبوش خوانند و دیگر علاج بسیار
حش بخینه از عماران کینه کوفته و سخته بر ابرو اسکر سنج بها بنزد و بیمار یک کف دست بخورد و چند روز
عفت شود لوند نیز کبیا هر روز از سنج و بن بر کند و در ساه حرکت سازد و کوفته بخینه بر ابرو استگر
ترکی با کرده یک کف دست بیمار بخورد و در چند روز عفت شود و دیگر علاج تسلط بول
ببار و چند سماه بر روز در نام بیمار بخورد و سسل بول وقع شود و دیگر خون تب شروع شود و سمار دسیر
و دینم که نفعی کرد و دینم عد و پس از ان را یکی کرده غلوه سازد و بعضی بخورد و سنان دست عفت باشد
دیگر در علاج نوی برزی بسیار در سنج از دیک تو لود و چون در دگر که سندی بار کرده
بروی مالده نوی بر سبز و چون مالدی ان روغن بعضی بمالند من بعد نوی بر نیاید نوع دیگر
از زیره ستور با بعضی مرغ بسیار زود نوی بر کند و در ای مالده سدر از ان نوی الحار تیانند و بزرگ
و لود و رنگ غلطاند و خست کنند و با کبر کوفند باید و دیگر که مالده نوی بر زود و بر زریا

دیگر سارده است قبول مال که ترکند و آب او بکند و موی از سرخ بکند و مال را موی را بخار نماید
و بر ترکیب درشت کردن بسیاری بیارد و در آن نوزن یک پهلوی و مار و نیل نوزن دو و پهلوی نوزن
یک و در طرف علیحد و کلاه و زرد و پاره آب در آن اندازد تا رنگ وید بعد از آن بیارد و صبح بخورد
نوزن پهلوی در آن در آب حل کند و در او در طرف آینه انوار صفت ماب صبح با خوب تمام کند
بعد از آن بیارد و زنج نوزن یک پهلوی آن را کوفته پاره آب انوار صفت و در طرفی نگاه دارد تا رنگ
وید چون صبح شود و در مابم خوب حل شود بعد از آن است ماز و نیل و آب از آن در آن کوبد اندک
انوار صفت خوب تمام است با سبب از انصال سحر نماید تا تیار شود صفت بسیاری این است
که بسیار صفتی نوشته شود اگر کما غلظت شده در آب انوار صفت و در طرف آن از اول و حرارت بخورد
نوزن دیگر ترکیب بسیاری بر یک بر طایوس بیارد زرد که خالص است که در دندان است اندازد
مال و در آن او بستاند و در دوزخ اندازد و صبح نیم بار کند و از خوب بجیب را که در آن است
سگر شود آب او انوار صفت و در طرف سبب حل کند و خوب ماست و در نگاه نویسد نوزن دیگر آب
بباز بر کاغذ بنویسد و بر آنش و از در طرف سرخ رنگ بیدار شود نوزن دیگر ماست و آب
نویسد و بر آنش خشک کند سرخ رنگ کند نوزن دیگر بیونیز کردن چینه کشته بیارد و چون
قلع زیت نار رسیده و با سبب صفتی مع سحر کند و در آن وصل نماید تا عادت محکم شود
باین نقش بر سنگ سارده موم در روغن کند بگذارد بعد از آن بر فواید از آن
سنگ نقش کند و سه روز نگاه دارد بعد از آن سرکه تر است شود نقش که نوشته باشد
بیدار شود و حال مانده و بگر چون می بیند باید بیارد و نوزن حوزة خشک ماست حوزة
تر بعد از خوردن خوردن دیدنی بر طرف شود نوزن دیگر در طلسم است و حکایت
از حقایق قدر برین صفتی نوزن در دل و در کوبد و دیگر سبب کشته و کوبند صفتی
حکم دارد نوزن دیگر که اسم از عظم را بنام و ما بر طعام بخورد که برای خوردن دید
عالمی شود و از جان خریدار کرد و اسم اعظم ازین است یا طیبی است نوزن دیگر در طلسم
و بعد بخورد بیارد از آن سبب و صبح نوزن در طرف کند و در زرد بگذرد و در نوزن نماید بر صندل
در آنش کند طعام بخند شود و مقام ماند از کسوفه الب را از روغن جرب کند و در
از دیدن باز ماند و دیگر در زرد کشته اگر خشک ماده بچینه در آید بیارد در میان کوفت
که از دست و خنثی مانع رسته ماست در زرد دست دیگری هم ماست همانند سبب پس در آن رسیده

باید و اگر کسی که جانب جب میخورد تری و سادی بسند ضایحه کمتر از آن با او در جناح می آید که است
مخالف جب میخورد مقصود برسد در زمین فقا آنچه خود نیست او مات در بدن رسیدن سوزنده را که کوشش
راست میخورد بزرگی باید و بقول در دلت کند بزرگی وی و تبدیل سخن خوش اگر کوشش جب میخورد منجر
باری بسند و نامرود تعلوی و جمع کند در آن نزد کوشش راست میخورد با یک مصوف پیدا کند و بنگر
شود و اگر کسی را نزد کوشش جب میخورد اندوه کین شود اما از طرفی باید و خوشحال شود اگر کسی را اردوی
راست میخورد فی سینه نفعی او را از نزد زنده برسد و سادی بسیار است اگر اردوی جب میخورد از دست
سادی باید دوستی ملذتی شود اگر کسی را اردوی چشم راست یا چشم چپ بزند ممکن شود اگر اردوی
چشم چپ بزند ممکن شود و اگر اردوی چشم چپ میخورد از چشم و لذت به بردن و شادمانی بسند و زبردست ابد
و چشم از آن زمان باید و اگر درون برود چشم میخورد مالور که شود و بیماری و ضعف بسند اگر در سنان
راست و جب میخورد مال بدست او آید و در سنان بد او بدی مانی بسند و اگر راست چشم چپ میخورد با در سنان
چپ که در صورت پیدا شود و با خوشی بسند اگر در کله چشم چپ میخورد از ننگ حرقار جا در راست
و مسکلات و گرفتاریهای عظیم بسند و بیمار شود اگر ننگ از چشم چپ میخورد و فانی و غشش
باید و مقصود برسد اگر کسی را از آن زمان بجانب راست از طرف با او میخورد و دست از سوزش
و شادمان شود و اگر از آن زمان جب مخالف راست از طرف با او میخورد و سخن او غایب شده
و شام بدید و اگر چشم راست میخورد از بیماری و روح همت ماند و اگر دیده جب میخورد سخن راست گویند
اگر کوشش چشم راست میخورد خوشندی و غشش بسند و اگر کوشش چشم چپ میخورد تر شود و مرز زنده مار که قدم
روزی شود اگر حاره جانب راست میخورد کادی از دلت او آید که در آن منفعت تمام شود با یک
از جای برسد که بدن محوش شود از این بیماری برسد و اگر حاره چپ میخورد خیزی از دور با درسد
یا کادی شادمان کند و در آن پیمان کند اگر کسی را چشم تمام چپ تو نگر کرد و در آن وقت برسد
شود و پیش او آید که در آن منفعت تمام شود اگر بر چشم جانب راست میخورد ننگ بر چپ بسند
و اگر بر چپ میخورد که کند و با خوشحال شود و اگر بر چپ میخورد و دست شاد شود و حکمت او بار
نماید و اگر کوشش چشم راست میخورد کامرانی و جاه بسند و اگر کوشش چپ میخورد روز بیمار
شود و با زحمت یا بد و با زحمت عدل کرد و فانی و غشش بسند اگر تمام دین میخورد سادی
بسند و دلت باید و خیر خوف یا بد بخورد و اگر کوشش دین جانب راست میخورد خوشحال کرد و در
کوشش دین جانب چپ میخورد مال باید مرسته او زاده کرد اگر کسی را لب با او میخورد و دشمنان

در نمان او متورن شود و بر لب محبوب بیدارند و در لب زبرین بچند ما و نمان کند و غوغا کند اگر کسی
سخن بچند ما روی خوشی ملاقات کند یا با کسی شک کند طغیانند و خوشدل شود اگر کام تمام بچند دست
و جاه باید و اگر کام جانب راست بچند روز نماز شود اگر جانب چپ بچند عم شود اگر در نذرهای ماله
از جانب راست بچند لغایت خوب است و دیگری صاحب جمال حدی لغایت ما و طیب کند و اگر در نذرهای
باید از جانب چپ بچند مال حرام بدست او آید اگر در نذرهای با این بچند طعام خوب نخورد و اگر در نذر
را کردن تمام بچند و زلفه او سیر می تولید شود و اگر کردن از جانب راست بچند از نذر است آید و اگر
باید را کردن جانب چپ بچند در مال او نقصان شود محنت بسند اگر کسی از نذرش از جانب راست
بچند با کسی شک شود و عینک شود اگر کتف راست بچند تیری شود و نغمنا و جاه باید اگر کتف چپ بچند
مقصود در لب بر سر و در دل او باشد حال طیار کرد و اگر نازوی راست بچند از نذر عم خورد و نماز شود
شود در مال ناید و ناید و ناید ملاقات شود و اگر نازوی چپ بچند تیری کم کند و نماز بسیار خوب حال شود
و اگر در نماز بچند مایه نذاع و صفوت پیدا شود یا ذیل فانه خود نذاع و کنگوی کند اگر کسی اساعده
راست بچند در نذر زمان او ماسی بایند و اگر کتف چپ بچند خوب باد است که در دستر شود اگر کتف
دست راست بچند عزت و جاه یابد در کتف دست چپ بچند محفوت و رسد اگر کسی را از دست راست
نزد کتف بچند آنچه نفع و او باشد بدین دیر تر رسد و اگر کتف شهادت بچند دستن بر و غالب آید
و تمام بدید و اگر کتف مایه بچند خوشحالی و سادی بسند و اگر کتف سفر بچند از دست مراد او
حاصل شود و اگر کتف راست سفر بچند با کسی صفوت و شک شود و اگر از دست چپ کتف
شهادت بچند شک فتنه بسند اگر کتف چپ بچند بر عینک شود و اگر کتف سفر بچند دست
و درم بسیار باید اگر از چپایی دست چپ بچند از نذر و ملازمین شود و خوشحالی بسند اگر از چپایی راست
کتف بچند در دل او از نذر انتظار جدا می یابد و فایه از نذر رسد و خوشی بدید و اگر کتف شهادت
بچند کنگه تر بخواری پیدا شود اگر کتف مایه بچند عین حکم و از دست چپ بچند خوشحالی
بسند و نعت و در وجود پیدا شود از نذر فایه کتف مایه بچند از نذر و نماز کار بسیار آید و نذر
رسد اگر کتف نذر از چپایی چپ بچند دست و صمیمت یابد اگر کتف شهادت بچند کاری بکنند که مردم
اودرتوت بکنند و اگر کتف چپ خوشحالی و خوشی بسند اگر کتف سفر بچند دست و نماز محنت
بسند اگر کتف سفر بچند از نذر مایه بچند از نذر و بیماری خدای باید و محنت
اوست کاری کند اگر کتف راست بچند در مال او زمان شود و اگر کتف چپ بچند از بسیاری و در

نتیجه باید در کتب پای جب مجید سوزود در زغیب مال باید در کتب پای راست مجید سوزود و غیره
سوزود از کتب پای جب مجید سوزود و زلسار ابدا از کتب پای راست مجید سوزود و غیره
چند سعاد است باید نمود که اگر کتب سوزود باشد و صفت سوزود که در دست سوزود باشد
و اما صفت سوزود و با خود در صفت صورت سوزود و غیره که در کتب پای راست مجید سوزود
از کتب پای راست مجید سوزود که در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
یاد داری کرد صفت سوزود است که در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
بیار و بلیل و راز و بلیل که در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
نموده و غیره که در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
بدین فرموده و در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
خوردن و در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
یاد کرده و در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
نموده که در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
که در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
و دیگر از کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
از کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
بر در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
بیار و بلیل و در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
و در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
چنانچه از کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
از کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
بیار و بلیل و در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
و در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست
سنگ در کتب پای راست مجید سوزود و غیره که در کتب پای راست

نویسند که در علاج لوی دین و لوی بخل از لوی دین از عوده دست این علت است علاج این
کتر بود و اگر لوی بدین از بیخ دندان باک در علاج او وقت که سار و کسب و عود و ترغیل یکبار کش کرده
بر دندان منو از مال لوی بر وضع شود دیگر سار و کالک و قرضل و حوز لوی و لایحی و کسب سار
بر یک بزودم و بلبل که چهار دم این همه از انا رکت سایدون قدر که از سه رکت است نیز رکت
حندت وقت نیا بخورد لوی بند از دین فرغ شود تیار و سانس و عوقره لوزن سید و نیت
جسافه حیل که کزده نگاه دارد و وقت خفتن در هر دو طرف دین طمان طمان نری طمان
در دین خون خرد روز سوار تر چین کند لوی دین دفع شود نویسند که علاج کننده نقل تیار در کس
سقاو و کوندر در بخل مال و دیگر مانده روز بیشتر بخورد و سوسنی کسبم در بدن خود را اید
خون بود خون مکرر است چنین کند لوی بخل دفع شود دیگر سار و مراد سار که سار
در بخل مال لوی بند از لوی بود دیگر سار و کسبم در با صون زنت در بخل مال لوی بند
طرف شود اگر چند روز در موسم انسان بهتر تا عمل بخورد لوی بخل دفع شود خوب است
را تلخ کاو را در سر انوار سبب دفع شود اگر سار از انا رکت سایدون که کزده چند روز
چین کند سبب دفع شود اگر سار از لوی مانت همچون سرت کزده سر از انوار سبب دفع شود
دیگر در علاج زکام اگر قدری حوز لوی بخورد زکام دفع شود دیگر طمان طمان کلان کلام
قرضل هم در دم در دین و کشته بخاید وقت آن از فرود زکام که از سردی باشد دفع شود
دیگر سار و کلوی یک مشت پیوید زکام دور شود نویسند که علاج در دین است
سکل را بر کاغذ نولند و در قیوس بند و در یک حلقه بکش بیخ از این بر بند اگر رسد و بند و زلا
در حلقه دوم و سوم و چهارم بر بند شکل این است دیگر سارا لوی سوتند که کاغذ سارا
بیخ از این در حلقه سیم بند و صاحب در روز برسد که در دفع است اگر کونند که بی در حلقه سیم
بر بند سبب که در دفع شود در دین حلقه سیم بخورد که در دفع است دیگر سارا انا رکت سایدون
در بخل کسب و در زیر دندان که در دین کسب تیار و تیار شود دیگر از کسب لوی طمان طمان در دین
دندان دفع شود و بیخ دندان حکم شود دیگر علاج کرم دندان سار در لوزنه و بر است کرم سبب
و در جای کرم بر کند احیا کسب دیگر علاج زخمه سار و کسب کسبم و در دین است انداخته
بجوش ندهن کسب سبب از استایند و خورد و کسب از انا رکت سایدون سبب استایند و کسب
سبب دو دم از بوی حیل یک کلام سونیه هم دام او دیم تا کوفته بیخه سبب غالی را کسب بر آورد

کف برآورده در او به هر چه بخود جدا سازد یک صبح و یکی شام بخورد آن الله تعالی
یا صفره حق از مانع است نسخه دیگر قوی بود که بول تو سکه کا کرا سنجا چیا لکری بر مان کما
تیا به بران بهر ایله الله مرچ بهل تکب لایوزی آکت سماه تکب ایتد تکب سوزان سیمه
مراد در آن باشد و مراد بر سید او در سوره سونقه باشد ما بد که سید او در الو قنمه و بخته و در سوره کاعونی
تر نماید آن لیمون فایحه و در کشت مالکی او به باشد آن زمان و در روزی از او تا حرکت
سود و تعداد آن بر سر کتار است حسب ساز و بسیار نافع است برای برام بلخ و کب و کب و کب و کب
خورد و در آن سیمه کافی است نسخه که نوعی قلندر برای بیم طعام و هیندین نرم نافع است
مرچ سبزه بلیبل سونقه بر لیسر اسما کی حتما کف لایوزی این سیمه او به در اساو می گویند
سخنه لیمون تیار سازد و بخت ناله بوقت کت از آن کرم خود سازد که نافع است تمام از نسخه
سخنه الجومات ما بخبر و الطوفان خاتم شد علی انصاری نافع است و ششم قوم لادرام نسخه عمی

